

به نام خدا

تکیه به خدا

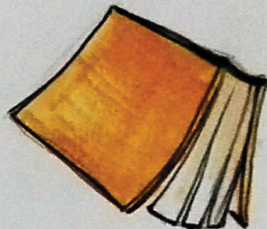
نویسنده: سامان محمدی

تصویرگر: سمیه عابدینی

نام کتاب: تکیه به خدا
نویسنده: سامان محمدی
تصویرگر: سمیه عابدینی چمگردانی
ناشر: ارسطو (سامانه اطلاع رسانی چاپ و نشر ایران)
تیراژ: ۱۰۰۰ جلد
نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۱
چاپ: زبرجد
قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان
فروش نسخه الکترونیکی - کتاب‌رسان:
<https://chaponashr.ir/ketabresan>
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۳۲-۸۸۲-۱
تلفن مرکز پخش: ۰۹۱۲۰۲۳۹۲۵۵
www.chaponashr.ir

سرشناسه: محمدی، سامان، ۱۳۷۰-
عنوان و نام پدیدآور: تکیه به خدا/ نویسنده سامان محمدی؛ تصویرگر
سمیه عابدینی.
مشخصات نشر: ارسطو (سامانه اطلاع رسانی چاپ و نشر ایران)، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری: ۱۲ ص.: مصور(رنگی)؛ ۱۵×۱۵ س.م.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۳۲-۸۸۲-۱
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: گروه سنی: ج.
موضوع: داستان‌های فارسی Persian fiction
توکل -- داستان Trust in God -- Fiction
استقامت و پشتکار -- داستان Perseverance (Ethics) -- Fiction
کودکان -- کتاب و مواد خواندنی -- داستان
Books and reading -- Fiction -- Children
خواندن -- علاقه Reading Interests
شناسه افزوده: عابدینی چمگردانی، سمیه، ۱۳۶۳-، تصویرگر
رده بندی دیویی: ۸۴۳
شماره کتابشناسی ملی: ۸۸۴۱۱۴۷
اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیبا





یکی بود یکی نبود، غیر از خدا هیچ کس نبود؛

پسری بود که به اعتقاد خانواده و اقوامش هرگز نمی توانست کار با ارزشی انجام دهد و همیشه مورد تمسخر قرار می گرفت و توانایی هایی که داشت را هیچ کس باور نمی کرد و او را جدی نمی گرفتند.

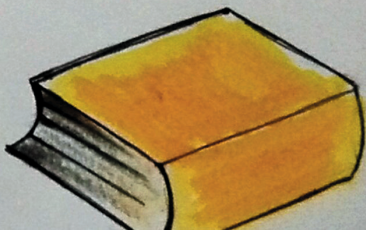
او بیشتر به کتابخانه ای که در نزدیک محل زندگی خودشان بود می رفت و ساعت ها به کتاب خواندن مشغول می شد و در کنار لذت بردن از خواندن کتاب، به فکر فرو می رفت و با کسی کاری نداشت.

از اطرافیان نزدیک در مورد پسرک پرسیدند؛ آن ها گفتند چند سال است که بیشتر روزها به کتابخانه رفته و در فکر فرو می رود و هیچ نمی گوید.

یکی از آن افراد به ظاهر دلش برای پسرک سوخت و کنار او آمد و با صدای بلند گفت: به جای بیکار نشستن و زلزدن و خواندن کتاب، بهتر است برای خودت کاری دست و پا کنی که آینده ی خودت را بسازی

پسرک در مقابل چشمان حیرت زده ی آن فرد و خیلی از افرادی که تحقیر و مسخره اش می کردند؛ مصمم و جدی به سوی آن ها برگشت و در چشمانشان خیره شد و محکم و متین پاسخ داد:

« من همین الان در حال کار کردن هستم!! »







بعد دوباره مشغول خواندن کتاب شد و اهمیتی به حرف‌های آن‌ها نداد. آن چند نفر از جا برخاستند و رفتند.

هرچند پسرک برای خریدن کتاب و ادامه‌ی تحصیل، مشغول کارگری بود و به سختی پول در می‌آورد و زندگیش به سختی می‌چرخید.

پسرک که از بچگی از عطر تن مادرش بی‌بهره بود و هیچ دلسوزی نداشت و همیشه تنها بود و کسی نبود که به حرف‌هایش گوش کند.

همین امر باعث شد که در دوران تحصیل مشکلات زیادی گریبان‌گیر او شود؛ وارد شغل‌هایی شد که هیچ ربطی به او و توانایی‌های او نداشت؛ ولی پسرک به خاطر هدفی که در سر داشت مجبور بود دست به این کارها بزند بدون اینکه کسی به او کمکی کند، به سختی درس می‌خواند.

یک روز پسرک خیلی ناراحت بود و مثل همیشه به کتابخانه رفت. اما با بقیه‌ی روزها فرق داشت؛ چرا که دل شکسته و سنگینی بار مشکلات به او فشار آورده بود؛ از همه‌چیز و همه‌کس ناامید و روزگار او را در شرایط سختی قرار داده بود و با چشمان خیس به سمت کتابخانه به‌راه افتاد.